

یا برای آنکه مسند الیه بدان صفت که بدو اسناد داده میشود متعین است و بس و دیگری نیست که آن وصف را دارا شده باشد یا ادعای تمسین وی داری یا تنگی مقام اقتضای اینکه سخن دراز شود ندارد آنهم مولود یا اضطراب و کسالت است یا فوت شدن فرصت یا محافظت وزن یا سجع یا قافیه یا مانند اینها چنانکه شکارچی تا آهورا ببیند میگوید: آهوست و مقام کنجایش آنرا ندارد که بگوید: این آهوست شکار کنیدش و مانند پنهان داشتن از غیر شنونده یعنی از کسان دیگری که حضور دارند چنانکه میگوئی: آمد- و شنونده مقهور را درمی یابد و حضار دیگر متوجه نمیشوند یا استعمال مسند الیه در موردی که استعمال آن قیاسی و وارد باشد و تو استعمال آنرا تابع ترك آن قرار دهی یعنی در پی ذکر مسند الیه ترك آنرا در آوری چنانکه گوئی: آزار تو همه گاه حاضر و آماده است احسان تو تیر بهسدف زدن است از غیر تیر انداز بجای اینکه بگوئی:

احسان تو اتفاقی و بطور تصادف است (و چنین احسانی از تو) مانند تیر بهسدف زدن است از غیر تیر انداز که مسند الیه بین هلالین بتبع جمله اول که آزار در آن مسند الیه واقع شده حذف گردیده است یا ترك نظائر مسند الیه را تابع استعمال قیاسی آن قرار دهی چنانکه: مبتدای سخن را که مورد ستایش یا نکوهش یا ترحم است ترك کنی و گوئی: ستایش ویژه خداست شایسته حمد است بجای خدا شایسته حمد است یا چنانکه بسیار اتفاق می افتد که سخن از مردی گفته میشود و در میان سخن بی آنکه بضمیر یا بظاهر نام از او برده شود. میگویند: جوانی است که لیاقت وزارت و صدارت دارد یا سخن از خانه ها و ساختمانهایی می رود و در آن میان بی آنکه بهمان خانه ها اشاره شود میگویند خانه هائی است که زیستن در آنها آرزوی پادشاهان است - گاه مسند الیه محذوف عبارت از فاعل است در این هنگام اسناد فعل بهفعل ضروری است و این نیازمند قرینه می نیست که بر تعیین محذوف دلالت کند بلکه صرفاً بقرضی نیازمند است که داعی بحذف باند چنان که در این مثال: خارجی کشته شد - چه اعتنائی بشخصیت قائل نداریم و مقصود این بوده که کشته شود یا از شرش ایمن باشیم و گاه حذف چیزی اشعار باین معنی است

که آن چیز در عظمت بجای رسیده که ذکرش ممکن نیست چنانکه در این شعر که ناصرالدین شاه برای مرقد مطهر علی بن ابی طالب علیه السلام سروده :

خلوتکه یارست بخورشید بگوئید کاینجانکشد تبخ که باید سپر انداخت
 بجای اینکه گفته شود این جایگاه خلوتکه یاراست، یا در جانگدازی بسرحدی
 رسیده باشد که سخنگو تواند آنرا بر زبان بیاورد یا شنونده آنرا بشنود چنانکه
 میپرسند از کسی مصیبتی بروی وارد شده فلانی چطور است؟ میگوئی: از او نپرس -
 برای اینکه خود تاب گفتن آنرا از بس جانسوز است نداری یا شنونده طاقت
 شنیدن آنرا ندارد و بوحشت و اضطراب دچار میشود .

ذکر مسند الیه یا از این لحاظ است که ذکر اصل است و مقتضی عدول از آن
 وجود ندارد یا بلحاظ احتیاط است آنجا که انکاء بر قرینه ضعیف بنظر می آید یا بلحاظ
 اعلام کند فهمی شنونده است یا بمنظور افزودن بر توضیح یا بر تقریر یا برای
 اظهار تعظیم مسند الیه یا اهانت آن یا برای تبرک یا طلب لذت یا بسط سخن درجائی
 که استماع شنونده از لحاظ بزرگی و شرفی که دارد مطلوب سخنگو است گاه
 بسط سخن در مقام افتخار و ابتهاج است یا اعتبارات مناسب دیگری غیر از اینها چنان
 که میپرسند پیغمبر تو کیست؟ میگوئی پیغمبر ما حبیب خدا ابوالقاسم محمد بن
 عبدالله (ص) خلاصه از اینگونه اوصاف میشماری . گاه ذکر مسند الیه برای ترساندن یا
 بشکفت آوردن یا گواه گرفتن در قضیه یا مسجل ساختن بر شنونده است که راهی
 بر انکار نداشته باشد ، اینهمه که گفتیم در صورتی است که قرینه قائم باشد بر اینکه
 ذکر آن بدین لحاظ ها است چه اگر قرینه می بر این اعتبارات و نکات قائم نباشد
 ذکر مسند الیه از لحاظ اینکه شرط حذف منتفی است واجب خواهد بود نه از لحاظ
 وجود نکته می از نکات پیش گفته - گاه ذکر مسند الیه بدین لحاظ است که
 خبر بهر مسند الیهی مشمول نسبت دارد و مقصود آنست که خبر را بمسند الیه
 معنی ویژه سازیم چنانکه گوئی : بهرام مسافر است ، کاوس در خانه میماند ، فیروز
 در آموزشگاه شبانه روزی است .

تعریف مسند الیه یعنی معرفه گردانیدن آن ، معرفه لفظی است که برای استعمال

در چیز معینی وضع شده باشد - حقیقت تعریف اینست که ذات را با اشاره وضعی مورد اشاره خارجی گردانیم - اصل در مسند الیه معرفه بودن آنست بعکس اصل در مسند نکره بودن آنست پس معرفه بودن مسند الیه برای اینست که بمخاطب فائده تامتری را بفهماند چه مقصود از اخبار چنانکه سابقاً گفتیم اینست که حکم یا لازم حکم را بمخاطب بفهمانیم لازم حکم هم خود حکم است چه آنکه سخنگو همانطور که در اولی بوقوع نسبت بین طرفین حکم میکند در اینجا هم باینکه خود عالم بوقوع این نسبت است حکم مینماید - شکی نیست چندانکه احتمال تحقق حکم دور تر باشد فائده اعلام آن نیز بهمان نسبت قوی تر خواهد بود و هر اندازه که قیود مسند الیه یا مسند فزوتتر شود و باصطلاح تخصیص بردارد بهمان نسبت دوری حکم فزونی یافته است چنانکه در مثال زیر می بینیم مخاطب جز فائده کمی نمیبرد: «چیز کی موجود است» ولی در این مثال: «بهرام تورات را از بردارد» برای اینکه تامترین فائده را بمخاطب ببخشد اقتضای تامترین تخصیص یعنی معرفه بودن را دارد که تعریف کمال تخصیص است - نکره هر چند ممکن است بوصفی تخصیص بردارد که غیري بالوشريك نباشد چنانکه در این دو مثال: «خدائی را پرستش کن که آسمانرا آفرید» - «بمردی برخوردم که تنها او بر تو امروز پیش از هر کس سلام کرد» ولی هیچگاه در قوت برابر با تخصیص معرفه نخواهد بود چه تخصیص معرفه وضعی است برخلاف تخصیص نکره.

تعریف، صورتهای گوناگون دارد که بهر کدام غرض خاصی تعلق میگیرد - تعریف مسند الیه باضمار است (یعنی با آوردن آن بصورت ضمیر متکلم یا مخاطب یا غائب در سخن) که معروفترین معرفه ها است چه آنکه مقام یا برای سخنگو است که از خود سخن میگوید یا برای مخاطب هنگامی که بغیر خطاب میکند یا غائب وقتی که سخن از غائبی میرود - اصل خطاب آنست که برای فرد یا افراد معینی باشد زیرا وضع معارف بر اینست که برای چیز معینی استعمال شوند بعلاوه خطاب خود اینست که روی سخن باشخص حاضری باشد که قهراً معین خواهد بود گاهی خطاب بمعین ترك شده و بجای آن خطاب بغیر معین اختیار میشود بمنظور عموم خطاب یعنی برای اینکه

هر مخاطبی را شامل شود چنانکه در این مثالها :

ای که پنجاه رفت و در خوابی	مگر این پنج روزه در بسایی
ای تهی دست رفته در بازار	ترسمت بر نیاوری دستار
ای که وقتی نطفه بودی در شکم	وقت دیگر طفل بودی شیر خوار
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ	سرو بالائی شدی سیمین عذار
همچنان تا مرد نام آور شدی	فارس میدان و مرد کارزار
آنچه دیدی برقرار خود نماند	و آنچه بینی هم نماند برقرار
دیر و زود این شخص شکل نازنین	خاک خواهد گشتن و خاکش غبار
در کار غیر طبع تو چون آب ساکن است	گندم ندیده سنک تو بران چو آسیاست

که از این خطابات مخاطب معین مراد نیست بلکه هر کس که در این معانی و روش و رفتار ذیمدخل باشد ذیمدخل در خطاب نیز خواهد بود .

تعریف مسند الیه بعلیهت است یعنی با آوردن مسند الیه علم در سخن - علم لفظی است که برای چیز معینی با تمام مشخصاتش وضع شده باشد - علم پس از ضمیر معروفترین معرفه ها است .

مسند الیه معرفه در سخن آوردن برای نکات و اعتباراتی است ۱ - از لحاظ حاضر ساختن شخص مسند الیه است در ذهن شنونده در نخستین بار بانای کسه ویژه او است بطوری که از تمام چیز های دیگر ممتاز و مشخص باشد - اما در مورد این مثال : « بهرام پیشم آمد او سوار بود » که با ضمیر غائب « او » بار دوم در ذهن شنونده احضار شده نه بار نخست از تعریف مذکور خارج خواهد بود و نیز در مورد این مثال : « مردد انائی پیشم آمد » شخص مسند الیه در ذهن شنونده احضار نشده بلکه جنس آن « مرد » احضار شده است پس از تعریف بالا خارج میباشد - همچنین از تعریف خارج است مواردی که مسند الیه بضمیر متکلم یا مخاطب یا اسم اشاره یا موصول یا معرف اضافه در ذهن مخاطب احضار شده باشد چه اینها مانند نام ویژه مسند الیه معین نیستند مثال برای علم :

کسی نام حساتم نبردی برش که سودا نرفتی از آن بر سرش